

عملیات بدر

در عملیات بدر که یاد شهیدایش گرامی باد، من به عنوان پزشک مسئول اورژانس بهداری تیپ قمر بنی هاشم سپاه در هور مستقر بودم. روز اول پس از آغاز عملیات با وجود اکراه مسئول بهداری سپاه دوم سیدالشهدا (ع) که در آن روز برادر دکتر مصطفی قاسمی بود به اتفاق جمعی از امدادگران، بهیاران و یکی دو تا پرستار و نیروی بهداشت کار عازم منطقه شرق رودخانه دجله شدیم. درگیری نیروی خودی و دشمن در منطقه ای به عمق حداکثر ۲ تا ۳ کیلومتر بود و حداکثر فواصل درگیری حدود ۱ کیلومتر بود. اورژانس بهداری تیپ را که در واقع پست امداد بود در کنار دژ ایجاد شده توسط عراقی ها دایر کردیم. و رسیدگی به مجروح ها شروع شد. فردای آنروز لودر و بلدوزر توسط بارج های خودی به شرق دجله آمد، یک جایی از دژ را بریدیم و با پوشاندن سقف کانال وسط دژ در ظاهر اورژانس ساختیم. در مجموع پنج شبانه روز آنجا بودیم. بیش از نهد و پنجاه مجروح را از آن اورژانس تخلیه کردیم.

که در اینجا به حال دو تا از مجروحین اشاره می کنم یکی از آنها برادری بسیجی بود که ترکش به سرش اصابت کرده بود و با اغما و استفراغ و آسیب راسیون ریوی به اورژانس آورده بودند. برایش رگ گرفتیم، لوله تراشه گذاشتیم و شجره برونشی او را با ساکشن پاک کردیم و او را به عقب فرستادیم چند ماه بعد در یکی از اردوهای که بنیاد شهید گذاشته بود و (به دلیل مسئولیت معالجه و تکفل جانبازان در آن موقع)، برادران جانباز را به اردو آورده بود آن برادر را دیدم که از هر دو چشم نابیناست و با حال خوش به اردو آمده است. دومی برادری بود سپاهی، جمعی سپاه شیراز که در حالت اغما و بدون نبض و تنفس به اورژانس آمد. فوراً برایش از ژوگولر و ورید رانی قطع شده رگ گرفتیم و با ۱۳ لیتر محلول کریستالوئید و کلوئید او را احیا نمودیم. یک پایش از محل لگن قطع بود. شریان رانی او را با امکاناتی که داشتیم بستیم و پس از پگ و پانسمان محکم و فشارنده به بیمارستان شهید بقایی فرستادیم.

اگر شرایط اجازه داد کل خاطرات عملیات بدر را در این یادداشت خواهیم آورد و این مختصر فقط بهانه ای بود که اشاره بکنم به یادی از بدریون به برادری که فامیلش کاملی و بهیار شبکه فریدونشهر بود (فریدون شهر اصفهان). همه کار می کرد از روز اولی که او را در اورژانس مستقر در هور دیدم تا وقتی که

شهید شد. (۹) نه روز طول کشید، چقدر زیبا بود آن نه روز. چه سیمایی؟ ملکوتی! چه دلی؟ به اندازه دریا و مملو از تمام ارزش‌ها! چه همتی؟ وصف ناشدنی! چه پایانی؟ شهادتی دوست داشتنی! چقدر کار؟ بی نهایت. قبل از آن اورژانس ما در هور از دو قسمت ساخته شده بود یک قطعه از پل‌های خیبری اورژانس بود با دو تخت و یک قطعه دیگر انبار دارویی و خوابگاه بود. دو قطعه پل نفر رو هم در جلوی واحد اول بود که در واقع اسکله بودند و در عقب قطعه دوم هم یک قطعه پل نفر رو بود به عنوان آبریزگاه. آب خوراکی را از وسط هور با بلم می آوردند. آن روزها آب معدنی نبود. برادر کاملی که یادش کردم می رفت آب می آورد، چایی دم می کرد و به نظامت این دو واحد هم می رسید به طوری که من اول فکر می کردم نیروی خدماتی است. با شروع عملیات دست بکار پرستاری شد، می خواستم جلوی او را بگیرم دیدم نه خیر خیل قشنگ کار می کند خیلی دلم خوش شد که ایندفعه یک رفیق اینجوری داریم در عین اینکه در کار فنی بهداری جبهه استاد است، ابایی از انجام وظایف بچه‌های خدماتی هم ندارد خیلی زود بهم جوشیدیم. روز اول پس از آغاز عملیات با هم آمدیم شرق دجله، سه روز با هم آنجا کار کردیم. یک دریا معرفت بود از همه رقم. با اینکه حدود ۲۲ سال سن بیشتر نداشت رفتارش به مانند مردهای چهل ساله بود. شب چهارم عملیات یک آتش سنگینی توسط عراقی‌ها از ساعت ۱۰/۵ شب تا حدود ۱۲ شب روی بچه‌های ما ریخته شد و یک تعدادی هم مجروح و شهید دادیم. خاطره این شب نوشتنی (روی کاغذ آمدنی) نیست باید آنجا می بودی و می دیدی تا آن شب را درک کنی. اگر دوازده آیه اول سوره شریفه انفال را با حال روزهای ماه مبارک رمضان بخوانی و خود را در اردوگاه حضرت رسول (ع) ببری و در خدمت شریفش باشی و آنچه بر اهل آن اردوگاه در شب عملیات بدر در سال دوم هجرت گذشته است خوب درک کنی حال آن شب چهارم عملیات بدر ما هم دستت خواهد آمد. ممکن است بعضی‌ها به این معنی ایراد بگیرند ولی ایرادشان وارد نیست چرا که آنها خودشان هم آن شب آنجا نبوده‌اند. اورژانس ما آن شب به فاصله ۱۰۰ متری از قرارگاههای تاکتیکی ارتش و سپاه بود و تا آنجا که در دفتر یادداشت‌های من ثبت شده است آقای بشردوست فرمانده قرارگاه سپاه بود که بعداً آقا رحیم صفوی هم به آن قرارگاه ملحق شدند و در قرارگاه ارتش هم آقای حسن

سعدی حضور داشت که روز آخر آقای صیاد شیرازی هم به ایشان ملحق شدند. بنابراین حال آن شب را ماها که آنجا بودیم بهتر از هر کسی می توانیم درک کرده و بیان نماییم.

همان شبانه مجروحین آتشباری عراقی ها را برای ما آوردند، اقدامات و معالجه اورژانس انجام شد تعدادی از زخمی ها به واحدها برگشتند. یک تعداد را همان بغل اورژانس در محوطه نگه داشتیم و چندتایی که حال مناسب نداشتند شبانه با قایق به عقب فرستادیم.

پس از آن فرصتی شد با برادر کاملی نشستیم و صحبت کردم تا ساعت یک ونیم بعد از نیمه شب. سؤال کردم که تو با اینهم معرفت و قرب از کجا به جبهه آمده ای؟ گفت بهیار و مسئول بخش پرستاری شبکه بهداری فریدونشهر هستم. برای چهل و پنج روز آمدم جبهه، بعداً گفتند که در چهل و پنج روز آینده عملیات داریم، ماندم برای عملیات، چهل و پنج روز دوم هم تمام شد و الان ۸ روز از آن ۹۰ روز گذشته است. سؤال کردم از زندگی بگو، مجردی یا متأهل؟ پاسخ داد زخم عقد است انشاءالله پس از مراجعت عروسی خواهیم کرد. به او گفتم بخوابیم که فردا احتمالاً روز سختی در پیش داریم.

او یک جای خوابی تهیه کرد، در کنار دژ قطعه ای را صاف کرد، یک تکه تخته ویژه آسیب دیدگان مهره را گذاشت روی آن و کیسه خوابی روی آن باز کرد، و یک پتو کشید روی کیسه خواب و به من اشاره کرد گفت فلانی این رختخواب را برای شما آمده کردم آنجا بخوابید که فردا سرحال تر خدمت کنید. نگاه کردم به آن رختخواب شبی در ذهنم تصویر بست که هر که آنجا بخوابد سپیده صبح به در قرارگاه ابدی یاران رفته است و به ملکوت اعلی پرکشیده است گفتم آقای کاملی هر که آنجا بخوابد شهید خواهد شد. بهره حال کاملی که به نظر من از همه جهت کامل بود آنجا خوابید و به آن صورت که بعداً اشاره خواهد کرد شهید شد و به صالحین پیوست.

آری آن شب عملیات بدر، شب چهارم، چند شب از عملیات رمضان، چند شب از شب های فتح المبین، چند شب از شب های بیت المقدس، دو سه شب از عملیات والفجر ۴، والفجر ۸، شبهایی پس از کربلای ۴ و ۵ آن شب کربلای ۳، شب های اندوهبار حلبچه و شبهای بهار و تابستان ۱۳۷۶ یادآور چیزهایی است که در حد بضاعت به آنها اشاره خواهم کرد.